

عالم اظله و ارواح: بررسی آرای دانشمندان قرن ۴ تا ۸

محمد بیابانی اسکویی*

چکیده: خداوند ارواح همه انسانها را دو هزار سال پیش از ابدانشان، خلق کرد و ارواح به صورت جنود مجتهد با یکدیگر ائتلاف و اختلاف داشتند. دانشمندان شیعی از قرن چهارم تا قرن هشتم هجری، درباره تقدّم خلقت ارواح بر اجساد اقوالی ارائه کرده‌اند و در موضوع حیات ارواح، به استناد روایات و اخبار، به پژوهش و تحقیق پرداخته‌اند در این مقاله، آرای شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ شهاب‌الدین سهروردی و سید حیدر آملی بررسی شده است.

کلید واژه‌ها: عالم ارواح / روح و جسم / خلقت روح / خلقت بدن / تقدّم خلقت روح / روایات خلقت / تجرّد روح.

مقدمه

بر اساس روایات، خداوند متعال ارواح همه انسانها را دو هزار سال پیش از ابدانشان، خلق کرد و آنها را در هوا سکنی داد. ارواح با همدیگر ائتلاف و اختلاف داشتند، همدیگر را می‌شناختند و میان آنها دوستی و دشمنی برقرار بود.^۱ در این مقاله، سعی می‌کنیم آرا و اقوال عالمان شیعی قرن چهارم تا هشتم هجری را در این باره نقل و بررسی کنیم:

* محقق و مدرّس، حوزه علمیه قم.

۱. روایات مربوط به این مبحث در سفینه شماره ۱۵ بررسی شد.

۱. مرحوم صدوق (۳۸۱ ق)

ایشان در «اعتقادات» می نویسد:

اعتقادنا في النفوس أنّها هي الأرواح التي بها الحياة، و أنّها الخلق الأوّل؛ لقول النبي ﷺ: «إِنَّ أَوَّلَ مَا أَدْعَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى هِيَ النُّفُوسُ الْمُقَدَّسَةُ الْمُطَهَّرَةُ؛ فَانطَقَ بِتَوْحِيدِهِ ثُمَّ خَلَقَ بَعْدَ ذَلِكَ سَائِرَ خَلْقِهِ...» و أنّها في الأرض غريبة و في الأبدان مسجونة. و اعتقادنا فيها أنّها إذا فارقت الأبدان فهي باقية؛ منها منعمّة و منها معذّبة إلى أن يردّها الله تعالى بقدرته إلى أبدانها... و قال الصادق عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ أَخَى بَيْنَ الْأَرْوَاحِ فِي الْأُظْلَةِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَبْدَانَ بِأَلْفِي عَامٍ...» (۶: ص ۴۷)

ما معتقدیم که نفوس همان ارواح اند که حیات انسانی وابسته به آنهاست و آنها نخستین آفریده اند؛ به دلیل سخن پیامبر ﷺ که فرمود: «نخستین چیزی که خداوند متعال آفرید، نفوس مقدّس مطهر بودند. آن گاه آنها را به توحید خود گویا کرد. سپس بعد از آن خلایق دیگر را آفرید.» (و ما معتقدیم که ارواح در زمین غریب و در بدنها زندانی اند و معتقدیم که ارواح بعد از جدایی از بدن، باقی اند و بعضی از آنها در نعمت و برخی دیگر در عذاب خواهند بود تا اینکه خدای تعالی به قدرت خویش، آنها را به ابدانشان بازگرداند....

و امام صادق علیه السلام فرمود: «به راستی، خداوند در عالم ارواح، دو هزار سال قبل از خلق بدنها، میان ارواح، اخوت و برادری برقرار کرد.»

گرچه ابتدای کلام مرحوم صدوق با توجه به استناد به حدیث پیامبر ﷺ ناظر به ارواح مقدّس و مطهر انبیا و اوصیای الهی است؛ اما از ادامه کلام معلوم می شود که مراد ایشان از ارواح و نفوس، ارواح همه انسانهاست. نقل روایت امام صادق علیه السلام در این بحث، حاکی از آن است که مرحوم صدوق به خلقت ارواح پیش از ابدان اعتقاد دارد.

ایشان در ادامه تصریح می کند:

و الاعتقاد في الروح أنّه ليس من جنس البدن و أنّه خلق آخر لقوله تعالى:

﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ (۶: ص ۵۰)

و معتقدیم که روح از جنس بدن نیست و خلقی غیر از بدن است؛ به دلیل آیه شریفه «سپس او را به آفرینش دیگر، پدید آوردیم. پس خجسته و زوال ناپذیر است خدا، بهترین آفریننده‌ها.» (مؤمنون (۲۳) / ۱۴)

استدلال ایشان به آیه شریفه فوق برای اثبات اختلاف جنس روح با بدن، جای تأمل است؛ چرا که از نظر روایات، آیه شریفه به دمیده شدن روح حیات و بقا به جنین، نظر دارد و این روح غیر از روحی است که دو هزار سال قبل از بدنها خلق شده است.^۱

بیان مرحوم صدوق در مورد حقیقت روح و تقدّم خلقت آن بر ابدان - بر اساس آنچه در این کتاب ذکر کرده است - خیلی روشن نیست ولی با توجه به نسبتی که مرحوم مفید در این باره به ایشان داده، اعتقاد شیخ صدوق رحمه الله به تقدّم خلقت ارواح بر ابدان، روشن می‌شود و هرگونه شک و تردید در این مورد، از بین می‌رود. در ادامه، ضمن بررسی نظر شیخ مفید، این موضوع هم بررسی خواهد شد.

۲. مرحوم شیخ مفید (۴۱۳ ق)

شیخ مفید رحمه الله روایات خلقت ارواح قبل از ابدان را خبر واحد شمرده و منظور از ارواح را در آن روایات، فرشتگان الهی دانسته است. ایشان می‌گوید:

فأما ما ذكره الشيخ أبو جعفر و رواه: «أنّ الأرواح مخلوقة قبل الأجساد بألني عام...» فهو حديث من أحاديث الآحاد و خبر من طرق الأفراد و له وجه غير ما ظنّه من لا علم له بحقايق الأشياء. و هو أنّ الله تعالى خلق الملائكة قبل البشر بألني عام... و ليس الأمر كما ظنّه أصحاب التناسخ و دخلت الشبهة فيه على حشويّة الشيعة، فتوهّموا أنّ الذوات الفعّالة المأمورة و المنهيّة كانت مخلوقة في الذرّ... ثمّ خلق الله لها أجساداً من بعد ذلك، فركبها

فيها. (۶: ص ۸۴)

۱. در آینده در این باره بحث خواهد شد.

آنچه مرحوم صدوق در مورد «خلقت ارواح پیش از ابدان به دو هزار سال» ذکر کرده، خبر واحد است و طریق واحد دارد و معنای صحیح آن غیر از معنایی است که غیر عالمان به حقایق اشیا می‌گویند معنای صحیح این است که خداوند فرشتگان را دو هزار سال پیش از بشر آفرید... پس حقیقت امر، آن نیست که اصحاب تناسخ پنداشته‌اند. از همین رهگذر، کار بر حشویۀ شیعه مشتبه شد. آنان توهم کردند که ذات انسان مکلف در عالم ذرّ، آفریده شده است... سپس خداوند برای ذات هر انسانی، بعد از عالم ذرّ، جسدی آفرید و آنها را با اجسادشان مرکب کرد.

در مقاله پیشین، اثبات شد که روایات خلقت ارواح پیش از ابدان، از نظر برخی حدیث‌شناسان، متواتر یا نزدیک به تواترند و حتی صدرالدین شیرازی عقیده دارد که مضمون این احادیث از ضروریات مذهب شیعه است. اما معلوم نیست شیخ مفید به چه دلیلی ارواح را در احادیث مزبور به فرشتگان معنا می‌کند؟ به نظر می‌رسد یکی از عوامل و دواعی چنین تأویلی اشکال تناسخ باشد. منشأ این اشکال، آن است که از نظر شیخ مفید ارواح بدون بدن تقوّم نمی‌یابند؛ پس اگر ارواح پیش از ابدان خلق شده باشند، باید در آن هنگام به بدنهایی تعلق گرفته باشند و بعد از خلقت ابدان جدید، از بدنهای سابق جدا شوند و به ابدان جدید تعلق یابند و این تناسخ است. مرحوم شیخ مفید در رسالۀ «المسائل السرویة» در این مورد می‌فرماید:

أما الخبر بأنّ الله تعالى خلق الأرواح قبل الأجساد بألّفي عام فهو من أخبار الآحاد....

وإن ثبت القول، فالمعنى فيه: إنّ الله تعالى قدّر الأرواح في علمه قبل اختراع الأجساد. و اختراع الأجساد؛ ثمّ اختراع لها الأرواح. فالخلق للأرواح قبل الأجساد، خلق تقدير في العلم كما قدّمناه. و ليس بخلق لذواتها كما وصفناه. والخلق لها بالإحداث والاختراع، بعد خلق الأجساد والصور التي تدبّرها الأرواح. و لولا أنّ ذلك كذلك، لكانت الأرواح تقوم بأنفسها و لا تحتاج إلى

آلات تحملها. و لکننا نعرف ما سلف لنا من الأحوال، قبل خلق الأجساد، كما

نعلم أحوالنا بعد خلق الأجساد. و هذا محال لا خفاء بفساده. (۷: ص ۵۳)

این حدیث که «خداوند ارواح را دو هزار سال پیش از اجساد آفریده»، از اخبار آحاد است... و اگر چنین حدیثی ثابت شود، معنایش این است که: خداوند ارواح را در علم خویش، پیش از خلق اجساد تقدیر کرده است. [خداوند] اجساد را خلق کرد سپس برای آنها ارواح را آفرید. پس خلق ارواح پیش از اجساد، خلق تقدیری در علم است - چنان که گفتیم - نه خلق ذوات ارواح؛ چنان که بیان کردیم.

پس خلق ارواح (یعنی احداث و ایجاد آنها) بعد از خلق اجساد و صوری است که ارواح آنها را تدبیر می‌کنند. در غیر این صورت، لازم می‌آید که ارواح قائم به نفس خود باشند و به آلتی که حامل آنها باشد، نیاز نداشته باشند. و نیز لازم می‌آید که ما احوال خویش را پیش از خلق اجساد بشناسیم، همان طور که احوال خود را بعد از خلق اجساد می‌شناسیم و این غیرممکن است و فساد آن روشن.

به عقیده شیخ مفید، ارواح نمی‌توانند به نفس خود، قیام داشته باشند و در قوام خویش به بدن محتاج‌اند. بنابراین، اگر کسی خلقت روح را به معنای حقیقی آن - نه به معنای خلق تقدیری در علم - بپذیرد، ناگزیر باید برای آن بدنی هم قائل گردد. از طرف دیگر، چون او معتقد است ابدان دو هزار سال بعد از خلقت ارواح آفریده شده‌اند، لازم می‌آید ارواح بدنهای قبلی خود را رها کرده و در بدنهای جدید قرار گیرند و این همان تناسخ و محال است.

این اشکال شیخ مفید در صورتی صحیح است که قیام روح به نفس خویش و امتیاز ارواح از همدیگر در عالم ارواح، ممکن نباشد؛ اما شیخ مفید در همین کتاب تصریح می‌کند که روح به قائم به نفس است. لذا می‌توان گفت که اشکال فوق از این جهت وارد نیست. ایشان در مورد حقیقت انسان در رساله «المسائل السرویه» می‌نویسد:

هو شيء قائم بنفسه، لاجم له ولا حیز. لایصحّ علیه التركيب ولا الحركة
والسكون ولا الاجتماع والافتراق. وهو الشيء الذي كانت تسميه الحكماء

الأوائل الجوهر البسيط. (۷: ص ۵۸)

حقیقت انسان، امری قائم به نفس است که نه حجم دارد و نه مکان. ترکیب در او راه ندارد و حرکت و سکون و اجتماع و افتراق در آن نیست. این همان چیزی است که حکمای اوائل، آن را «جوهر بسیط» می‌نامیدند.

البته این در صورتی است که حقیقت انسان را از نظر مرحوم شیخ مفید، روح بدانیم؛ چنان که از عبارت ایشان در «تصحیح الاعتقاد» همین امر فهمیده می‌شود. ایشان در آنجا اختلاف اصحاب را - در مورد آنچه بعد از مرگ انسان مورد عذاب و نعمت قرار می‌گیرد - مطرح می‌کند و می‌نویسد:

فقال بعضهم: المعذب و المنعم هو الروح التي توجه إليها الأمر و النهي و التكليف، و سموها جوهرًا. و قال آخرون: بل الروح الحياة، جعلت في جسد كجسده في دار الدنيا. و كلا الأمرين يجوزان في العقل. و الأظهر عندي قول من قال إنها الجوهر المخاطب و هو الذي يسميه الفلاسفة البسيط. (۶)

ص ۹۱

برخی می‌گویند: معذب و متنعم، روح است که امر و نهی و تکلیف، متوجه آن است و آن را جوهر نامیده‌اند. دیگران گفته‌اند: بلکه روح، حیات است که در جسدی همچون جسد دنیایی اش قرار داده می‌شود. هر دو قول از نظر عقلی ممکن است؛ گرچه روشن‌ترین آن دو نزد من، قول دوم است که می‌گوید روح جوهری است که مورد خطاب قرار می‌گیرد و آن همان است که فلاسفه بسیطش می‌نامند.

بنابراین، روح از نظر شیخ مفید، جوهری بسیط و قائم به نفس است که حجم و مکان و حرکت و سکون در آن راه ندارد. معلوم است که روح به این معنا نمی‌تواند حقیقتی ممتاز در همه افراد انسان باشد. یعنی امتیاز روح انسانها، نه در حقیقت روحی آنها بلکه در تعلق آنها به ابدان خاص با ویژگیهای خاص فردی خواهد بود. به همین جهت، مرحوم شیخ مفید نمی‌تواند عالمی را به عنوان عالم ارواح - با تمام خصوصیات آن که در روایات ذکر شده - بپذیرد. ممکن نیست کسی روح را جوهری قائم به نفس و بدون خصوصیات ماده بدانند و در ضمن، به عالم ارواح قائل شود؛

عالمی که ارواح همه افراد انسان، در آنجا از همدیگر ممتاز و دارای محل بوده و با هموعشان ائتلاف و اختلاف و اجتماع داشته‌اند. به همین جهت، شیخ مفید، علی رغم صریح روایات فراوان، خلقت ارواح پیش از ابدان را تأویل و آنها را به فرشتگان یا خلقت تقدیری علمی معنا کرده است.

مرحوم سید رضا صدر هم بر این نکته تأکید می‌کند که قول به تجرد روح، با اعتقاد به تقدّم ارواح بر ابدان در تنافی است. ایشان می‌نویسد:

از نظر قواعد فلسفی، سخن افلاطون را نمی‌توانیم بپذیریم؛ زیرا با کیفیت وجود نفس - که همه فیلسوفان بر آن اتفاق دارند - سازگار نیست. همه می‌گویند که وجود نفس، تعلق است؛ یعنی همیشه بایستی با بدن همراه باشد و مستحیل است نفس بدون بدن - مادامی که نفس است - وجود پیدا کند و تعلق نداشته باشد یعنی بدنی در کار نباشد. و اگر نفس پیش از پیدایش بدن وجود داشته باشد، تعلق به بدن نخواهد داشت، پس نفس نخواهد بود؛ چون بدون تعلق وجود پیدا کرده است. (۵: ص ۲۰۷)

۳. سید مرتضی (۴۳۶ ق)

شخصی از مرحوم سید مرتضی می‌پرسد: آیا میثاق اصلی دارد؛ که حاجیان در مقابل حجرالاسود می‌ایستند و می‌گویند: «به عهد خویش وفا کردم و پیمان خویش را تجدید نمودم؟» اگر چنین امری راست بوده باشد، قول اصحاب تناسخ تقویت خواهد شد؛ زیرا آنان بر ما احتجاج می‌کنند که «ارواح دو هزار سال پیش از ابدان خلق شده‌اند».

سائل به سید مرتضی می‌گوید: می‌خواهم این بحث را که ارواح پیش از ابدان خلق شده‌اند یا نه، برایم تشریح کنی؛ چرا که اصحاب تناسخ بیشتر به این روایت و به قدیم بودن ارواح پیش از اجسام، استناد می‌کنند. وی سپس می‌پرسد: آیا ارواح، آن‌گاه که از ابدان جدا می‌شوند، حس می‌کنند یا نه؟ و آیا احساس بر ارواح و ابدان هر دو است یا تنها بر ارواح است؟

مرحوم سید مرتضی در پاسخ به این پرسشها می‌نویسد:

فأما قوله: «إنهم قالوا إن الأرواح مخلوقة قبل الأبدان بألني عام» فن جملة
الدعاوي الباطلة التي يفتقرون في تصحيحها إلى الأدلة الظاهرة، ولا دليل.
ونحن فقد دللنا على حدوث الأجسام جميعها، روحاً كانت أو غير روح. و
دللنا على حاجتها إلى محدث في مواضع. وعمدة كلامهم على أن الروح
نفسها حيّة، والحيّ عندنا هو الجسم الذي الروح له... والأرواح عندنا جملة
من الأجسام...

وقوله: «وهذه الأرواح إذا فارقت الأبدان هل تحسّ؟» فقد قلنا إن الذي
يحسّ هو الحيّ. والحيّ هو الذي تحلّه الحياة، وهو الجملة التي تدرك
المدركات. وإذا كانت الأرواح إذا انفردت لا يكون لها هذا الحكم لم يجز أن
تحسّ... فالروح عندنا عبارة عن الهواء المتردّد في مخارق الحيّ. (۴: ج ۴، ص
۲۹ - ۳۰)

این سخن که می گویند: «ارواح دو هزار سال پیش از ابدان خلق شده اند» از جمله
ادعاهای باطلی است که در تصحیح آن به ادله روشن نیازمندند و چنین دلیلی هم
وجود ندارد. ما بر حدوث همه اجسام - اعم از روح و غیر روح - دلیل آوردیم و
در مواضع مختلف، روشن کردیم که همه اجسام به پدید آورنده، احتیاج دارند.
عمده سخن آنها این است که روح خودش زنده است (یعنی روح عین حیات
است)؛ در حالی که حتی نزد ما جسمی است که روح از برای اوست... و ارواح در
نظر ما بخشی از اجسام است...

در پاسخ به این پرسش که «این ارواح بعد از جدایی از بدن آیا حس می کنند؟»
گفتیم: آنکه حس می کند، موجود زنده است. موجود زنده امری است که حیات
بر آن حلول کرده است و این مجموعه مدرکات را درک می کند و آن گاه که ارواح
از ابدان جدا شوند، آنها حیاتی نخواهند داشت؛ پس ممکن نیست احساس هم
داشته باشند... پس روح در نظر ما عبارت است از هوایی که در منافذ موجود
زنده جریان می یابد.

ایشان در جای دیگر، روح به همین معنا را جسم شمرده و می نویسد:

الصحيح عندنا أن الروح عبارة عن الهواء المتردّد في مخارق الحيّ منّا، الذي

لایبثت کونه حیاً إلا مع تردده. و لهذا لایستمی ما یتردد فی مخارق الجسد روحاً. فالروح جسم علی هذه القاعدة. (۴: ج ۱، ص ۱۳۰)

صحيح نزد ما آن است که روح همان هوای جاری در منافذ موجود زنده از ما انسانهاست که بدون جریان آن، زنده بودن بر ما صادق نباشد. به همین جهت، هوای جاری در منافذ جمادات، روح نامیده نمی شود. پس با توجه به این اصل، روح جسم است.

با این تعریفی که سید مرتضی از روح می کند، روایات تقدّم ارواح بر ابدان - آن هم با خصوصیتی که در روایات ذکر شده است - حرفی بی معنا و باطل خواهد بود. پس باید توجه داشت که آنچه مرحوم سید مرتضی به عنوان روح معرفی می کند، غیر از آن است که در روایات تقدّم خلقت ارواح بر ابدان آمده است.

۴. شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی (۵۸۷ ق)

وی تقدّم روح بر ابدان را نفی می کند و می نویسد:

واعلم أنّ النفس لا يتصور وجودها قبل البدن؛ لأنّها لو كانت قبل البدن موجودة، فإمّا أن تكون متكررةً (التكثّر دون مميّز محال و لا يميّز قبل البدن من الأفعال و الانفعالات و الإدراكات) و إمّا أن تكون متّحدة. فإن بقيت واحدةً تتصرّف في جميع الأبدان، كانت للجميع نفس واحدة، وكان يجب أن يدرك جميع الناس ما أدرکه واحد؛ و ليس كذا. و إن انقسمت بعد الوحدة، فهي جسم؛ و قد برهن على امتناع جرميّتها. فالنفس حادثة مع البدن. (۳: ج ۴، ص ۵۳)

بدانکه نفس پیش از بدن متصور نیست؛ زیرا اگر نفس پیش از بدن موجود باشد، یا متکثر است (تکثر بدون مميّز محال است و پیش از بدن، هیچ مميّزی از افعال و انفعالات و ادراکات، وجود ندارد) یا واحد. اگر نفس حقیقت واحدی باشد که در همه بدنها تصرف می کند، همه مردمان نفس واحد خواهند داشت و لازم می آید که هر چه را یکی از افراد انسان ادراک می کند، جمیع مردمان ادراک کنند و واقعیت این گونه نیست. و اگر نفس بعد از وحدت، بخش بخش شود، جسم

خواهد بود؛ در حالی که بر محال بودن جسمیت آن، برهان اقامه شده است. بنابراین، نفس همراه با بدن حادث می‌شود و پدید می‌آید. ایشان در جای دیگر - بعد از بیان حدوث نفس با بدن و اثبات امتناع تقدّم نفس بر بدن - می‌نویسد:

والجرم ليس علة للنفس. فكيف يوجد الشيء أشرف منه؟ سيّا تأثير الجسم

فيما يناسبه في الوضع. (۳: ج ۲، ص ۲۰۸)

بدن علت ایجاد کننده نفس نیست. چگونه می‌شود چیزی اشرف از خود را پدید آورد؟ به ویژه که جسم، تنها در چیزی می‌تواند اثر کند که در وضع، با آن تناسب داشته باشد.

ایشان در اثر دیگر خویش، برای نفس وجودی بالقوه پیش از بدن قائل می‌شود و فعلیت آن را با بدن می‌داند:

نفس انسانی که ماده روح حیوانی و با بدن موجود همی‌شود، پیش از بدن، موجود به قوت بوده است نه به فعل. و نتوان گفتن مطلق که خود ناموجود بوده است؛ به حکم آنکه از عدم مطلق، وجود نیاید. و برهان بر آنکه او موجود به قوت بوده است، آن است که چون این مقدمه درست شد که معدوم نتواند بودن، پس هر آینه موجود بوده است. اکنون گوئیم که وجود او پیش از بدن، یا به قوت بوده باشد یا به فعل. اگر به فعل بودی، بایستی که فعل از وی پیوسته صادر همی‌شدی پیش از وجود بدن و این محال است؛ به حکم آنکه فعل او به آلتی باشد و آلت او بدن است. پس نماند الا آنکه موجود به قوت بوده است. و به فعل آن‌گاه می‌شود که به بدن پیوندد. (۳: ج ۳، ص ۴۲۲)

ایشان تقدیم خلق را بر امر در آیه ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ (اعراف (۷) / ۵۴) به تقدّم ابدان بر ارواح بر می‌گرداند و می‌نویسد:

آنچه خلق است، عالم اجسام است و آنچه امر است، عالم ارواح است. اول خلق را یاد کرد پس امر را؛ زیرا که اول بدن را بیافرید، آنگه جان را. (۳: ج ۳، ص ۳۳۵)

پس شیخ اشراق تقدّم ارواح بر ابدان را به هیچ وجه، قبول ندارد و آن را محال می‌داند. ایشان به حدوث ارواح با ابدان معتقد است. البته این بدان معنا نیست که روح از جسم پدید آید و جسم علت آن باشد؛ بلکه روح از قبل وجود دارد، نه

وجود بالفعل؛ بلکه وجود بالقوه. و وقتی بدن حادث می شود، روح به واسطه آن به فعلیت می رسد؛ یعنی حدوث بالفعل می یابد.

این نظریه، درست نقطه مقابل روایاتی است که در مقاله شماره ۱۵ نقل شد. بر اساس روایات مذکور، ارواح - بدون اینکه تعلقی به ابدان داشته باشند - بالفعل موجود بوده اند و روح هر انسانی از انسان دیگر ممتاز بوده است.

۵. سید حیدر آملی (قرن هشتم)

ایشان در زمینه تقدّم خلقت ارواح بر ابدان می نویسد:

و تقدیم الأرواح علی عالم الأجسام أظهر و أبین من أن یحتاج إلی بیان و برهان؛ و سیما قد شهد به الخبر و القرآن. فإنّ النبی ﷺ قال: «خلق الله تعالی الأرواح قبل الأجسام بألنی عام.»

و القرآن قد نطق بأنّ الأرواح قبل الأجسام فی مواضع شتی. منها قوله: ﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ (اعراف (۷) / ۱۷۳) و قوله: ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ (مومنون (۲۳) / ۱۴) و «ثم» لا یكون إلا للتراخی. (۲: ج ۴، ص ۲۵۹)

تقدیم ارواح بر عالم اجسام، روشن تر و واضح تر از آن است که به بیان و برهان، نیاز داشته باشد؛ به ویژه که حدیث و قرآن هم بر آن شاهد است. پیامبر ﷺ می فرماید: «خداوند ارواح را دو هزار سال پیش از اجسام خلق کرد.» قرآن در جاهای مختلف از تقدّم ارواح بر اجسام سخن گفته است. از جمله: «و به یاد آور زمانی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریّه آنها را گرفت....» و آیه «سپس او را به آفرینشی دیگر، پدید آوردیم. پس خجسته و زوال ناپذیر است خدا، بهترین آفریننده ها.» و «ثم» به تأخیر زمانی دلالت می کند.

سید حیدر در اینجا تقدیم ارواح بر اجساد را صریحاً بیان می دارد و به روایت پیامبر ﷺ - که صریح در این امر است - استشهاد می کند؛ ولی با وجود این، نمی توان گفت مراد ایشان از تقدّم ارواح بر اجسام، تقدّم ارواح انسانها بر ابدان آنها باشد؛ بلکه ممکن است مراد ایشان تقدّم عالم ارواح، یعنی عالم عقول و نفوس، بر

عالم اجسام و مادّیات باشد. این امر از استشهاد وی به آیه ذرّ و آیه «ثمّ أنشأناه...» نیز روشن است. زیرا در دلالت این دو آیه بر تقدّم خلقت ارواح انسانها بر ابدانشان جای تأمل است و آیات مزبور در این امر، ظاهر هم نیستند تا چه رسد به صراحت. ایشان در جای دیگر به این امر تصریح می‌کند و در بحث تقدّم خلقت ارواح بر ابدان می‌نویسد:

وهذا المقام يحتاج إلى تحقيق الاختلاف الواقع بين الحكيم والمتكلم والموحد، بأنّ الأرواح قبل الأجساد أو الأجساد قبل الأرواح أو هما معاً؟ لأنّ الحكيم ذهب إلى أنّ الأرواح لا يجوز أن يكون قبل الأجساد. والمتكلم ذهب إلى أنّ الأرواح يجوز أن يكون قبل الأجساد. وأهل الله الموحدين سلّموا القولين وقالوا: إنّ مبدأ عالم الأرواح كان من الأعلى إلى الأسفل، و كان أوّل العقل الذي هو الجوهر الأعظم المسمّى بالنور، لقوله ﷺ: «أوّل ما خلق الله تعالى نوري.» و كان الأرواح قبل الأجساد بهذا المعنى.

و أمّا الأجساد، فكان مبدأه الماء المذكور المعبر عنها بالنطفة و المادّة و الهیولی التي منه السماوات و الأرض و ما بينهما، و كان الترتیب من الأسفل إلى الأعلى... و هذا هو الأصحّ لأنّ العقل و النقل و الكشف قاموا بصحّة هذا و إثباته. (۲: ۵، ص ۱۲۱)

در این مقام، لازم است اختلاف میان حکیم و متکلم و موحد را تحقیق کنیم؛ در این موضوع که ارواح پیش از اجساد است یا بعد از آن و یا آن دو با هم هستند. حکیم قائل است که ممکن نیست ارواح پیش از اجساد باشند. متکلم عقیده دارد که ممکن است ارواح پیش از اجساد باشند. و اهل الله - یعنی قائلان به توحید - هر دو قول را قبول دارند و معتقدند: مبدأ عالم ارواح، از بالا به پایین است و ابتدای آن عقل است که جوهر اعظم است و نور نامیده می‌شود؛ زیرا که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «نخستین چیزی که خدا آفرید نور من بود.» و تقدّم ارواح بر اجساد به این معنا است. امّا اجساد، مبدأ آن آب یاد شده می‌باشد که از آن به نطفه و مادّه و هیولی تعبیر می‌شود که آسمانها و زمین و همه آنچه میان آن دو قرار دارد، از آن است؛ و ترتیب از پایین به بالاست. این قول صحیح‌تر است؛

زیرا عقل و نقل و کشف، آن را صحیح و قطعی می‌داند.

ایشان در اینجا به صراحت، مراد خویش را از تقدّم ارواح بر اجساد و تقدّم اجساد بر ارواح بیان کرده است. روشن است که مراد از تقدّم ارواح بر اجساد و اجساد بر ارواح، نمی‌تواند از یک حیث بوده باشد؛ بلکه باید تقدّم ارواح بر اجساد، از جهتی و تقدّم اجساد بر ارواح، از جهت دیگر باشد. ایشان در این مطلب، نظر به قوس نزول و صعود دارد: تقدّم ارواح بر اجساد را از جهت قوس نزول و تقدّم اجساد بر ارواح را با توجه به قوس صعود می‌پذیرد. این بیان نه تنها با روایات تقدّم ارواح بر ابدان تطبیق نمی‌کند، بلکه از اساس هم دچار اشکال است که در این مختصر مجال ابطال آن نیست.^۱

منابع

۱. قرآن مجید.
۲. آملی، سید حیدر. تفسیر المحیط الاعظم. تهران: وزارت ارشاد، ۱۴۱۴ق.
۳. سهروردی،یحیی. مجموعه مصنفات شیخ اشراق. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۸۰ش.
۴. شریف، مرتضی. رسائل الشریف المرتضی. قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۵ق.
۵. صدر، سید رضا. فلسفه آزاد. قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷ش.
۶. مفید، محمد بن نعمان. تصحیح الاعتقاد. (سلسله مصنفات شیخ مفید، ج ۵). قم: کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۷. _____ السائل السرویه. (سلسله مصنفات شیخ مفید، ج ۷). قم: کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

۱. در مقالات دیگر، اقوال دانشمندان و بزرگان سده‌های یازدهم تا پانزدهم در این موضوع، نقل و بررسی خواهد شد.